نفس باشد بنیت صوم کنند یعنی بدهند و اگر فقیر باشد و خلیفه نیز سوگند بر دهند و غارتها و این سبیل مثل بنیت و سوگند بر دهند چنان
ان اگر نزد او بسته و اگر سوگند و اگر مال مکاتب و وام دار بی بنیت نهند و اگر سیت مکاتب را و یا صاحب وام را نیز نصیب کنند اگر بنیت
و اما مولفة قلوبهم اگر کسی که بنیت عزیز اسلام ضعیف است بود و بدهند و اگر کسی که من در قوم خود شریف و مطاع ام بنیت طلب دارند و در
جمیع اینها و اینها که محتاج بیت است جز حق و غنی کفایت بود محتاج بدین سوی و ارتداد و استیلاء و حصول فاضی بنا شده و چون زکوة
هند مکاتب و وام دار و در دین ایشان دهند و فقیر و مسکین نیز آن مقدار که حاجت ایشان فاند و کفایت محاصل گردد و اگر بیشتر
و رباشد و آنچه بیشتر خود نیز با زیادت متعلق بدهند که آنچه بیشتر خود ندان جزو و اگر باز کمال بود سرمایه آن بدهند و این مثال و سنگ
چنانکه ایمه گفته اند نیز و فروش ارزیم کفایت بود و یا قلی فروش زاد و میوه فروش با بیت و ان کاه بنا بجاه و بقال بصد و مظاهر را هر
و بقزاز و دهقان را رایج هزار و جوهر فروش با ده هزار و تهمه کسب زیاده و سنگ اند نه حرفت و نه تجارت کفایت یک سال بدهند
و بقول کفایت عمر بدهند و قال صاحب الروضه و هو الاصح و جود کفایت همه عمر و بدهند و طایفه آن بود که خرد اشتن بدهند که عقارات
بیرون غله اشان بسال کفایت بود باشد و ابن سبیل را چنان بدهند که بدان مقام بموضع مال وی برساند اگر وی در مال اصلا بود و نفقه
و کسوه نیز بسال بدهند چون محتاج بود بدان بحسب مسافت و ثابت و ان زمان و ری و گرگ مقیما کنند اگر سفرش دراز بود و مرد ضعیف و اگر
کوتاه بود و یا مرد قوی باشد ندهند و چون مرکب بدهند و مرکب بدهند زمان وقت مقیما کنند بیکدیگر مال زکوة و سعی باشد که بجنگ زد و چون بمقصد رسد
با بوجه مال استرداد کند و اگر دست نباشد که اجرت مرکب بود و دهند و مصحف آنچه زیاده و فتن اش بدهند و چون بدهند چنین
رادت باز گردد بود و قیاد بمقصد ملکی بود باشد و غازی را نفقه و کسوه مدت رفتن و اقامت مقام کردن در آن مقصد اگر چه
از افتد بدهند و اگر جنگ سوار کند آن مقدار بدهند که اسب و سلاح بخرد چون بخرید ملک وی گردد و اما آنکه اسب و سلاح
با جارت گیرند و اگر جنگ بیان کند بها اسب بدهند اما اگر نیز نداد و منازع و نفس خود بدهند و مؤلفه آن مقدار که مصلحت
بیند بدهند و عاملان اگر اجرت معین کردن باشد بدهند و اگر نه اجرت المثل وی بدهند اگر ان نصیب عامل حاصل زیاده آید بر دیگر اصناف صرف کنند
و اگر در یک شخص دو صنف استحقاق موجود بود بیک صنف بدهند بود و چون بیک صنف دادند مسلمه بجهت فرق و وام داشت و یا
بعکس آن و صاحب دین از وی کردن و در پیش ماند واجب بود که آن سهم قرار کنند بدهند **فصل** و چون در مقام جهت هست که در بیت المال
واجب بود که زکوة بهمه مستحقان برساند و اگر بعضی خود صرف کند و یا بوکیل متطوع بنیت کردن برساند و اگر بعضی از ایشان که در بیت المال
بجنگ زکوة مالها که بامسال آید قسمت کند و اگر صحیح بیش از مال صاحب آید زیاده تا بدست آید و چون قسمت امام کند واجب است که بر زکوة از
کرده مقام نماید و اگر صاحب مال کند اگر بهمه و فا کند تا بیش از مال و یا ان انکه مستحق نیز واجب بود و اگر نکند واجب است
مستحق نیز بنوشته و اگر بعضی بیشتر از آنکه اگر ان هر گروهی بکشد از مستحق و هر گاه که عاملان اجرت المثل بود که گاه بود که زیاده
بیش بر تقاضا کند تا آن صنف بدست آید و سوی بدهند آن کرد و هر گاه که بدست آید که عاملان اجرت المثل بود که گاه بود که زیاده
بر حق و کاهی هم و مهیا نه آحاد اصناف واجب نیست تا اگر بیکی آن صنف کمتر دهد بیکی زیاده روا باشد هر که قسمت امام کند که هم نیز

واجب بود چون در حاجت متساوی باشد و چون در دین و باشد و چون اقتدا بدست باید واجب بود که زکوة نقل کند بنزدیک
شهرها و دیها که آنجا بدست آید و اگر بعضی بدست نیاید مجموع زکوة بر آنکه بدست آید صرف کند و اگر در شهرست یا در دیهای بعضی از این اصناف
بدست آید روا باشد که زکوة آن آنجا ای دیگر نقل کند و اگر در آنجا صرف کند و اگر کرد حاضر شود و زکوة ساقط نشود و زکوة فطر همچو دیگر زکوة ها
است در خلیفه و اگر مال کسی در شهر دیگر بود و مال در شهر دیگر زکوة حق مستحقان آنجا نیز بود که مال در آنجا است در وقت تمام شدن سال و اهل خیام
اگر در آخر سال بایشان مستحق زکوة باشد دهند و اگر نباشد نیز دیگر بنزدیک بهمه و یا بشهرها نقل کنند و اگر واجب در زکوة شتر باشد یا گاو
یا گوسفند بود روا باشد که آن گوسفند و بجای آن از مستحق قیمت کند و بالا بیکی کسی بدهند بلکه آن را جمع کند بنزدیک آن و دهد و اگر
اجتماع آن متعلق بود در دو بود که نیز و شود و بهای آن از بر بیشتر کند و اگر زکوة بلد یکی که نظر چنان بود و دوی مستحق است و بعد از آن
بود باشد که مستحق بود و چیزی بود و فاضله زکوة آنست که بشکار اخراج کند تا مرد مستحق بدین زکوة دهد **فصل**
در زکوة نقد سنت است و در ماه رمضان فاضله بود و صحیح تر وقت کار طاهر هم و گرفتن امر و ماه شعبان و بیان و در سنه و عکه و مدد
بنه و در حج و غزا و در ان فاضله چون دهد و دیگر و عیدها و مستحب است که در بیت مقدس بر مال مرزوق تاج کی و اندوه باز نیست
و مهمان بکار نیز کند و در دهد آنچه مستحب است و صدقه تطوع بر سفر و صله حرام بود و بر بنی هاشم و بنی مطلب حرام نیست و داد
آن بر فاضله است و خویشان و هم صاحب فاضله و کی و کفارات بر بنی هاشم گرفتن اولیتر صفت استحقاق موصوف باشد و فاضلتر
است کان اقارب اول بحارم دهد و هر کدام که نزدیکتر بود مقدم جاه دادن بر مجاهم چون بشان که از محل نباشد چون اولاد
عم و خالها ان بر ایشان مجاهم بر ضلع بر مضاهرت بر اناه کنند و ان آدمی که بر مسایه و همسایه بیکدیگر بر همسایه مقدم
دارد و کراهت است که چیزی بدهد با مالی که در وی شبهه بود بصرف دهد و اگر مال دارد اما محتاج است بدان آن نفقه عیال و ان
نفقه آب آن فاضل نیست روا نباشد که صدقه دهد و اگر بدهد آن دو آن دین فاضلست اگر نظر و غالب بود که وفا آن دین
از جهت دیگر حاصل شود روا باشد و الا روا نباشد هدیه داد و صدقه نظر چه از بیکی اگر چه بود و چیزی اطعام فرو و فانه
کند در بر زن آن اما شوهر و زن و خواستن که محتاج نباشد حرام نباشد و اگر مال کسی بود مال یا صناعت سوال کردن حرام بود و اخذ نیز
حرام **فصل** چون زکوة بستاند و مکاتب آن زکوة را بدل بدیگری بود آن بعد آن خریدن نه مالک راه نه
غیر مالک را کراهت نبود و پیش از نزول مکاتب آن مالک را جایز نیست که هدیه بود و غیر مالک را نه و زن را روا باشد که زکوة مال خود را
از سهم فقرا و مساکین و وام داران بستاند و بدهد اقربای خود دهد که آن بنده را است جهت دیگر دیها و سهم ابن سبیل بیش از
وقت حرج و روا نباشد بوی دادن و لیکن اگر بیرون رفتن متعلق بود روا بود دادن و اگر در پیش آن ظاهر الیکه چیزی کرد و آن
ظاهر آن است و یا موضع بر وی ان شخص ظاهر است و حال آن زکوة نظیر کرد و در پیش بدان شخص نیست که بجهت محمد و پیش از زکوة
بیل دوی از زکوة داد آن کس در پیش حاضر بود و چون زکوة آن شخص شرط شود روا بود که زکوة معرفت کرده و صرف
و یا بدان مجهت بنا کنند و یا بوی رباط سازند و روا بود که زکوة بنا یا بود دیوار دهند و لیکن بشرط آنکه قیم از بنا آب قبض کنند و